



سلام بر تو ای امام هشتم، ای فرزند پیامبر و علی، ای پاره تن فاطمه ای جگر گوشه حضرت موسی بن جعفر، و ای امامی که هر لحظه دل های ما به شوق دیدار حرم مطهرت می تپد، سلام بر تو ای علی بن موسی الرضا، و سلام بر پدران بزرگوارت و فرزندان پاک و معصومت.

فرارسیدن یازدهم ذی القعدة سالروز ولادت هشتمین امام معصوم، خورشید فروزان خراسان، مایه برکت و افتخار کشور ایران، محبوب دلهای شیعیان، حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را به همه مسلمانان جهان بالأخص شیعیان تبریک می گوئیم. و ذیلا خلاصه ای در شرح زندگانی آن حضرت می آوریم.

سالروز ولادت امام رضا (ع)

سلام بر تو ای امام هشتم، ای فرزند پیامبر و علی، ای پاره تن فاطمه ای جگر گوشه حضرت موسی بن جعفر، و ای امامی که هر لحظه دل های ما به شوق دیدار حرم مطهرت می تپد، سلام بر تو ای علی بن موسی الرضا، و سلام بر پدران بزرگوارت و فرزندان پاک و معصومت. فرارسیدن یازدهم ذی القعدة سالروز ولادت هشتمین امام معصوم، خورشید فروزان خراسان، مایه برکت و افتخار کشور ایران، محبوب دلهای شیعیان، حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را به همه مسلمانان جهان بالأخص شیعیان تبریک می گوئیم. و ذیلا خلاصه ای در شرح زندگانی آن حضرت می آوریم.

حضرت امام رضا علیه السلام شب جمعه یازدهم ذی القعدة در سال 148 هجری در مدینه طیبه به دنیا آمد، پدر بزرگوار آن حضرت امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام بود و مادر آن حضرت خانمی بود به نام امّ البنین یا تکتم یا نجمه که هر سه اسم در تاریخ آمده است.

این بانوی بزرگوار زنی با فضیلت بود که خدا او را شایسته همسری حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام و مادری امام رضا علیه السلام قرار داده بود. مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در جلد 7/49 بحار الانوار نقل می کند که نجمه مادر حضرت رضا علیه السلام کنیزی بود که حمیده مادر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام او را خرید، حمیده می گوید: حضرت رسول الله (صلی الله علیه وآله) را در خواب دیدم که به من فرمود: ای حمیده، این نجمه برای فرزند تو موسی است، که به زودی بهترین اهل زمین از او به دنیا خواهد آمد، پس من نجمه را به موسی بن جعفر بخشیدم، وقتی که رضا به دنیا آمد نجمه را طاهره نام نهاد، و این خانم بزرگوار اسامی مختلفی داشت که از آنهاست: نجمه، سکن، سمان و تکتم.

مرحوم مجلسی نقل می کند که حضرت رضا علیه السلام در دوران شیرخوارگی کودکی درشت بود، و از این جهت زیاد شیر می خورد، حضرت نجمه گفت: برای شیر دادن به این بچه مرضه ای بگیرد تا به من کمک کند، از او پرسیدند: آیا شیر تو کم شده؟ گفت: نه لکن من ذکر و نماز و تسبیحی داشتم که از زمان تولد این کودک کمتر می توانم به آنها برسم.

مرحوم مجلسی در مجلد 9/49 بحار الانوار نقل می کند از خانمی که می گوید: شنیدم از نجمه که می فرمود: وقتی به فرزندم علی باردار شدم سنگینی حمل را احساس نمی کردم، و وقتی در خواب بودم از داخل شکم خود صدای تسبیح و تهلیل و تمجید خداوند را می شنیدم، و این باعث خوف و هراس من شده بود، وقتی که بیدار می شدم صدایی نمی شنیدم، زمانی که رضا به دنیا آمد دست خود را بر زمین گذاشت و سر به آسمان بلند کرد، و لبهای مبارک خود را حرکت می داد، گویا حرف می زد، در این هنگام پدر او موسی بن جعفر (علیه السلام) بر من وارد شد و فرمود: مبارک باد بر تو ای نجمه لطف و کرامت پروردگارت، و سپس فرزندم علی را در پارچه ای سفید پوشاند و در گوش راست او اذان، و در گوش چپ او اقامه گفت، پس از آن آب فرات خواست و کام او را با آب فرات باز کرد و بعد او را به من برگرداند و فرمود: او را بگیر که او بقیة الله در زمین خدا است.

اسامی و القاب

نام آن حضرت «علی«؛ بود که این نام در میان دودمان رسول خدا محبوب ترین نام بود، و نشانه آن نامیدن حضرت امام حسین علیه السلام چند تن از فرزندان خویش را به این نام است.

کنیه آن حضرت أبو الحسن، و أروعلی بود.

بعض القاب آن بزرگوار عبارت است از: سراج الله، نور الهدی، قرة عين المؤمنین، رضا، رضی، فاضل، صابر، وفی، صدیق. که معانی این القاب عبارت است از: چراغ پروردگار، نور هدایت و راهنمایی، نور چشم مؤمنان، راضی به رضای خداوند، بخشنده، بردبار، با وفا، دوست. و همچنین پیامبر خدا(ص) او را عالم آل محمد(ص) نامید.

فضائل و مناقب امام رضا(علیه السلام)

الف: مرحوم مجلسی از کتاب عیون اخبار الرضا(علیه السلام) نوشته مرحوم صدوق نقل می کند که: حضرت رضا علیه السلام همیشه تابستان ها بر روی حصیر می نشست، و زمستان بر روی پلاس «گلیم«؛ و لباس تن آن حضرت لباس درشت و نا مرغوب بود، مگر زمانی که با مردم ملاقات داشت که در آن هنگام با لباس مرغوب نزد آنان می آمد. (بحار الانوار 49 / 89)

ب: و هم ایشان نقل می کند از شخصی به نام ابراهیم بن عباس که می گوید: هرگز ندیدم از امام رضا علیه السلام چیزی را ببرند که آن حضرت نداند، و عالم تر از او نسبت به زمان خودش ندیدم، و مأمون همواره آن حضرت را با سؤال های مختلف امتحان می کرد و آن بزرگوار جواب می فرمود، در عین اینکه جوابهای آن حضرت برگرفته از قرآن بود، قرآن را در هر سه روز يك بار ختم می کرد، و می فرمود: اگر بخواهم کمتر از سه روز يك ختم قرآن بخوانم می توانم. لکن به هیچ آیه ای مرور نمی کنم مگر آنکه در آن فکر می کنم و اینکه چه وقت و درباره چه چیز نازل شده است. لذا قرآن را در سه روز ختم می کنم. (بحار الانوار 49 / 90)

و در همین کتاب از شخص فوق الذکر نقل فرموده که: هرگز ندیدم حضرت رضا علیه السلام کسی را با سخن خویش بیازارد و ندیدم هرگز سخن کسی را قطع کند، و می گذاشت تا حرف او تمام شود، هرگز حاجت کسی را در صورتی که قدرت برآوردن آن را داشت رد نمی کرد، هرگز نزد کسی پای خود را دراز نمی کرد، و تکیه هم نمی زد، و هرگز ندیدم سخن درشتی به خادمان خود بگویم، هرگز ندیدم که آب دهان بر زمین بیاندازد. و همین طور ندیدم که با صدای قهقهه بخندد بلکه تبسم می کرد.

زمانی که به اندرون خانه می رفت و سفره می انداختند تمام خدمتگزاران حتی دربان را بر آن می نشانید. آن حضرت شبها را بیشتر بیدار بود و کمتر می خوابید. بیشتر شبها را تا صبح بیدار بود، روزه بسیار می گرفت، هرگز سه روز روزه در ماه از آن حضرت ترك نمی شد، آن حضرت در پنهانی نیکی و تصدق بر فقرا بسیار داشت، و بیشتر آن در شبهای تاریک بود، بنابر این هر کس ادعا کند که مانند او را در فضل دیده است او را راستگو میندازد.

ج، و مرحوم کلینی در کافی 4 / 23 نقل می کند که شخصی از اهل بلخ که در سفر حضرت رضا (علیه السلام) از مدینه به خراسان همراه آن بزرگوار بوده می گوید: روزی در بین راه سفره غذا گسترند، آن بزرگوار تمام خادمان و غلامان از سفید و سیاه را بر سر سفره جمع کرد، من گفتم: فدای شما شوم، بهتر بود که برای اینان سفره ای جداگانه می انداختند! آن حضرت فرمود: تند مرو، همانا خدای ما یکی است، مادر و پدر همه یکی است، و پاداش به اعمال است.

د: و نیز مرحوم کلینی در کافی 6 / 283 نقل فرموده است از شخصی که: شبی فردی بر آن حضرت میهمان شد، آن بزرگوار و میهمان نشسته بودند و صحبت می کردند، در این حال چراغ خراب شد، آن شخص خواست چراغ را اصلاح کند، آن بزرگوار نگذاشتند و خود اقدام به اصلاح چراغ فرمودند و گفتند: ما خانواده ای هستیم که میهمان را به کار نمی گیریم.

ولایت عهدی امام رضا (علیه السلام)

پس از آنکه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به وسیله هارون الرشید لعنة الله علیه به شهادت رسید، حضرت امام رضا علیه السلام به امامت رسیدند، مقداری از دوران امامت آن بزرگوار در خلافت هارون، و مقداری در حدود چهارسال در خلافت امین، و مدت بیست سال در زمان خلافت مأمون بود.

در زمان هارون و بلا فاصله پس از شهادت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) بعضی افراد به هارون توصیه می کردند که حضرت را به شهادت برساند، مرحوم مجلسی نقل می کند که شخصی از بنی العباس به نام عیسی بن جعفر به هارون گفت: سوگندی را که درباره آل ابی طالب یادکردی به یادآور که گفتی: اگر کسی بعد از موسی بن جعفر ادعای امامت کند گردن او را می زنم، و الآن علی بن موسی ادعای امامت دارد و مردم نیز همان اعتقادی که به پدر او داشتند به او هم دارند، هارون الرشید نگاهی غضب آلود به او کرد و گفت: وای بر تو آیا می خواهی من همه آل ابی طالب را بکشم؟ راوی خبر که این قضیه را خود دیده بود می گوید: به آن حضرت داستان را گفتم، آن حضرت فرمود: قسم به خدای که آنها چنین قدرتی ندارند و هیچ کاری نمی توانند بکنند.

دوستتان آن حضرت هم از همان ابتدا بر جان آن بزرگوار می ترسیدند، لکن آن حضرت می فرمود: اینان نمی توانند کاری انجام دهند. تا آنکه در زمان خلافت مأمون قضیه ولایت عهدی پیش آمد، و علت عمده آن ترس مأمون از نفوذ معنوی حضرت امام رضا علیه السلام در میان مردم بود، و شاید همانطور که از بعضی تواریخ نیز مهبشود است مأمون نسبت به مقام واقعی امام رضا علیه السلام واقف بود و از این جهت در ابتدا میل آن را نداشت که آسیبی به آن بزرگوار برساند، لکن بعد از آنکه دید حتی با ولایت عهدی آن حضرت نیز گرایش مردم به آل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کم نشد، و همینطور نفرت آنان از خاندان بنی العباس بیشتر می شد دیگر تحمل نکرد و آن حضرت را به شهادت رسانید.

بنابر این آن حضرت را از مدینه به خراسان آورد و آن بزرگوار نیز می دانست که این سفری است که برگشتی در آن نیست، لذا به اهل بیت خود امر فرمود که بر او نوحه کنند. راهی که مأمون برای حرکت آن حضرت انتخاب کرده بود راهی بود که امام رضا علیه السلام بر خورد کمتری با شیعیان و شهرهایی که عاشقان اهل بیت پیامبر در آنها سکونت دارند داشته باشد، اما در عین حال آنچه از این سفر تاریخی باقی ماند جلوه های عشق مردم به خاندان پیامبر بود که از طرفی ارادت مردم را به حق و حقیقت آشکار می کرد، و از طرف دیگر زنگ خطری برای عباسیان و در رأس آن مأمون بود که برای مردم فریبی و مهار کردن حرکت های شیعی می خواست با ولایتعهدی حضرت رضا (علیه السلام) علویان و در کل شیعیان را خلع سلاح کند.

نمونه بارز این ارادت و عشق و علاقه در نیشابور تجلی کرد که موزخان نوشته اند عده بیشماری برای نوشتن حدیث از آن حضرت خواستند که حدیثی بفرمایند، و آن بزرگوار حدیث سلسله الذهب را که مضمون آن توحید یعنی دعوت تمامی انبیاء از آدم تا خاتم است فرمودند، و سپس آن را ختم به ولایت و امامت کردند. با لفظ «وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»؛ و ترجمه این حدیث شریف چنین است که حضرت رضا علیه از پدرش از پدرانش تا رسول خدا و رسول خدا از ملائکه مقرب پروردگار و آنها از خداوند نقل می کنند که خداوند فرمود: کلمه لا اله الا الله قلعه من است و هر کس وارد قلعه من شود از عذاب من در امان خواهد بود. که مراد از این حدیث اقرار و ایمان و اعتراف به توحید و یگانگی خداوند است. سپس مقداری که کجاوه آن حضرت حرکت کرد دوباره فرمودند: البته شرط دارد، و من از شروط آن هستم، که مراد امامت است.

به هر حال قصد مأمون هر چه بود ولایتعهدی خلافت را بر امام رضا علیه السلام تحمیل کرد، و آن بزرگوار بدون آنکه مایل باشند از روی اجبار پذیرفتند. در اینجا برای آنکه از خود چیزی نگوییم و با استدلال به روایات مطلب را روشن نماییم به ترجمه يك حدیث که مرحوم مجلسی(رحمه الله) از کتاب عیون اخبار الرضا نوشته مرحوم صدوق آن را نقل کرده است اکتفا می کنیم:

مرحوم علامه مجلسی در جلد 49، صفحه 128، حدیث شماره 3، نقل می کند از ابی الصلت هروی که گفت: مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: ای فرزند پیامبر من فضل و علم و زهد و پرهیزکاری و عبادت تو را می شناسم، و شما را احقّ به خلافت از خود می دانم.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: من به بندگی خداوند افتخار می کنم، و به وسیله زهد در دنیا امیدوارم از شرّ دنیا در امان بمانم و با پرهیز از محرمات امید رسیدن به غنیمت های الهی را دارم، و با تواضع در دنیا امید دارم که نزد خدا بلند مرتبه باشم.

مأمون گفت: من اینطور صلاح دیدم که خود را از خلافت عزل کنم، و با شما به عنوان خلیفه بیعت کنم. حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: اگر این خلافت از آن توست و خداوند آن را برای تو قرارداده است، جائز نیست که لباسی را که خداوند بر تو پوشانیده از تن بیرون کنی و به دیگری بدهی، و اگر خلافت از آن تو نیست جایز نیست که چیزی را که مال تو نیست به من بدهی.

مأمون گفت: ای فرزند پیامبر ناچار باید قبول کنی، حضرت فرمود: با اختیار خود هرگز چنین کاری نخواهم کرد، مدت مدیدی مأمون کوشش کرد تا آنکه به هر حال از قبول آن حضرت مایوس شد.

مأمون چون چنین دید گفت: حال که خلافت را نمی پذیری ولایت عهد را قبول کن تا آنکه خلافت بعد از من از آن تو باشد. در اینجا حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: قسم به خدا پدرم از پدرانش، از امیر مؤمنان (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من خبر داده است که من قبل از تو از دنیا می روم در حالی که مرا به وسیله سمّ به شهادت می رسانند، ملائکه آسمان و زمین بر من می گریند و در سرزمین غربت کنار قبر هارون دفن می شوم. در اینجا مأمون گریه کرد و گفت:

ای فرزند پیامبر چه کسی تو را می کشد، و یا جرأت بی ادبی به شما را دارد در حالی که من زنده ام، حضرت فرمود: اگر بنا بود بگویم می گفتم که چه کسی مرا می کشد. مأمون گفت: یابن رسول الله شما قصد آن داری که شانه از زیر بار خالی کنی و این امر را از خود دفع کنی تا مردم تو را فردی زاهد و بریده از دنیا بدانند.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: قسم به خداوند از روزی که خدای مرا آفرید دروغ نگفته ام، و زهد در دنیا را وسیله ای برای دستیابی به دنیا قرار نداده ام، و من می دانم تو به دنبال چه هستی! مأمون گفت: دنبال چه هستم؟ حضرت فرمود: برای آنکه بگویم امان می دهی؟ مأمون گفت: تو را امان دادم.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: قصد تو آن است که مردم بگویند: علی بن موسی زاهد در دنیا نبود، بلکه این دنیا بود که به او روی آور نشده بود، آیا نمی بینی چگونه

ولایتعهدی را به طمع خلافت قبول کرد!

در اینجا مأمون غضبناک شد و گفت: تو همیشه در برخوردهایت مرا می آزاری، و علت آن این است که از سطوت و قدرت من احساس امنیت می کنی، قسم به خدا اگر قبول کنی ولایتعهد را و گرنه تو را مجبور می کنم، اگر انجام ندادی تو را می کشم.

در اینجا حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمود: خداوند مرا نهی کرده است که با دست خود خویشتن را به هلاکت بیندازم، اگر چنین است می پذیرم، لکن به شرط آنکه در امور عزل و نصب و امور دیگر هیچ دخالتی نکنم و فقط طرف مشورت باشم. (بحار الانوار، ج 49، ص 128) به این ترتیب در سال 201 در ماه رمضان حضرت به ولایتعهدی مأمون منصوب شد.

از این روایت تمام فلسفه و علت پیشنهاد مأمون برای ولایتعهدی و همینطور علت قبول آن حضرت مشخص می شود، البته بحث در این باره به قدری گسترده است که ما فقط به اندازه گنجایش یک مقاله به آوردن مطالب اکتفا کردیم.

شهادت حضرت رضا علیه السلام

علت شهادت حضرت رضا علیه السلام در یک کلمه ترس مأمون و عباسیان از نفوذ معنوی آن حضرت در بین مردم بود، وقتی که مأمون با ولایتعهدی نتوانست آن امام بزرگوار را آنطور که باید و شاید کنترل کند، از راه های مختلف برای شکستن مقام آن بزرگوار در بین مردم وارد شد، و در همه آنها خود شکست خورد و به مقصود خویش نرسید، به عنوان مثال افراد و سران مذاهب را جمع می کرد که با حضرت بحث کنند، و آن بزرگوار را در بین مردم خفیف کنند که حضرت امام رضا علیه السلام همه آنها را مجاب می فرمود، و مشروح این مناظرات در کتاب پر ارزش عیون اخبار الرضا (علیه السلام) آمده است.

از طرف دیگر اقبال مردم به حضرت رضا علیه السلام حسادت مأمون را برمی انگیزد، که نمونه این اقبال و ارادت شرکت جمعیت بسیار در نماز عید آن حضرت است که مأمون در بین راه آن بزرگوار را برگرداند و نگذاشت که آن امام بلند مرتبه نماز را اقامه کند. و از جانب دیگر سعایت شدید عباسیان و اطرافیان مأمون، او را واداشت که حضرت را مسموم نموده و به شهادت برساند.

در روایتی مرحوم مجلسی در جلد 49، صفحه 301 بحار الانوار نقل می کند که أباصلت هروی خادم امام رضا علیه السلام می گوید: امام به من فرمود: فردا من بر این شخص فاجر (مأمون) وارد می شوم، اگر بیرون آمدم و سرم باز بود با من صحبت کن، جواب تو را می گویم، و اگر سر خود را پوشانده بودم با من صحبت نکن.

أباصلت می گوید: فردای آن روز فرستاده مأمون آمد و گفت: مأمون شما را طلبیده، امام علیه السلام حرکت کرد و من نیز با او بودم، وارد بر مأمون شدیم نزد او طرفی از میوه بود که روی آن انگور بود، و در دست مأمون خوشه انگوری بود که مقداری از آن را خورده بود، وقتی حضرت را دید از جای برخاست با آن حضرت دیده بوسی کرد و سپس نشست و گفت: ای پسر پیامبر انگوری بهتر از این ندیده ام.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: چه بسا انگور بهشت بهتر از این انگور باشد. مأمون گفت: از این انگور بخور. حضرت رضا علیه السلام فرمود: مرا از این کار معاف دار، مأمون گفت: چرا نمی خوری، نکند به ما بدگمانی. سپس خود مأمون از انگور خورد و بعد به حضرت رضا علیه السلام داد و آن حضرت سه دانه انگور خورد و خوشه را انداخت و سپس از جای برخاست، مأمون گفت: کجا می روی؟ حضرت فرمود به همانجا که مرا فرستادی. و بعد أباصلت داستان آمدن حضرت جوادعلیه السلام و شهادت امام و تدفین آن بزرگوار را مفصلاً نقل می کند که این مقاله گنجایش کامل آن را ندارد.

خداوند متعال ما را از شیعیان آن بزرگوار قرار دهد.

در پایان به یکی از کراماتی که از قبر مقدس آن حضرت ظاهر شده اشاره می کنیم، گرچه هر ماه و هر سال کرامات فراوانی از قبر مقدس آن بزرگوار نقل می کنند که قابل احصاء نیست، لکن برای رعایت اختصار به یکی از آنها اکتفا می کنیم.

مرحوم صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا 283/2 نقل می کند از شخصی به نام ابوالنصر المؤذن النیشابوری که گفت ناراحتی شدیدی در زبانم پیدا شد به طوری که زبانم سنگین شد و قادر بر حرف زدن نبودم، به قلمب خطور کرد که حضرت رضا علیه السلام را زیارت کنم و نزد او دعا کنم و او را شفیع خود نزد پروردگار قرار دهم تا آنکه مرا عافیت عنایت کند و زبانم باز شود سوار بر مرکبی شدم و به مشهد حضرت رضا علیه السلام رفتم و بالای سر آن حضرت دو رکعت نماز خواندم و سجده کردم، و در حال سجده تضرع و دعا می کردم و حاجت خود را می خواستم تا آنکه به خواب رفتم.

در خواب دیدم مثل آنکه قبر مطهر شکافته شد و شخصی گندمگون از قبر بیرون آمد و به من نزدیک شد و فرمود: ای ابانصر بگو: لا اله الا الله، به او اشاره کردم که چگونه بگویم در حالی که زبانم بسته است، پس بر من فریاد زد که آیا منکر قدرت خداوند هستی؟ بگو: لا اله الا الله، او می گوید در این حال زبانم باز شد و کلمه طیبیه لا اله الا الله را بر زبان جاری کردم و زبانم باز شد و بعداً هرگز به آن مرض دچار نشدم.

بار دیگر ولادت با سعادت حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را به همه شیعیان تبریک عرض نموده و امیدواریم در دنیا و آخرت از برکات وجود امامان معصوم بهره مند باشیم.